

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال هفتم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۹۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۲۵

چیستی و چرایی «سبک زندگی» و نسبت آن با دین و مهدویت

سیدرضی موسوی گیلانی*

چکیده

«سبک زندگی» به معنای مجموعه رفتارهایی برآمده از نگرش‌ها، هنجارها و باورهای فردی و اجتماعی است. سبک زندگی در هر جامعه‌ای شخصیت و هویت فردی و جمعی را آشکار می‌سازد، به طوری که می‌توان تمایز فرهنگی و تمدنی جوامع را با یکدیگر بر اساس سبک زندگی آنان تشخیص داد. این نگرش‌ها و باورها در هر جامعه متأثر از عوامل متفاوتی می‌تواند باشد که در جامعه دینی، برآمده از مجموعه عوامل تمدنی است که یکی از اساسی‌ترین آن‌ها، باورداشت به آموزه‌های دینی است. افزون بر این، در جوامع شیعی اعتقاد به مفهوم امامت و مهدویت، به‌ویژه مفهوم غیبت در عصر فقدان امام معصوم نیز از جمله مهم‌ترین جهت‌گیری‌های اعتقادی را در سبک زندگی تشکیل می‌دهد. این نوشتار درصدد است جایگاه و ضرورت در نظر گرفتن این مؤلفه اعتقادی را در سبک زندگی شیعیان در عصر غیبت مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد.

واژگان کلیدی

سبک زندگی، مهدویت، عصر غیبت، گفتمان دینی، شریعت.

سبک زندگی^۱ به معنای شیوه رفتاری فرد یا گروه در الگوهای متفاوت زندگی است و سبک زندگی گروهی و جمعی به معنای وفاداری عمومی و همگانی افراد جامعه به مجموعه‌ای از شیوه‌ها، عادات، سلیقه‌ها، علایق و تنفرهاست که این مجموعه رفتارها نمادی از نگرش‌ها، هنجارها و باورهای جمعی و نظام‌مند در میان افراد جامعه است و افراد یک جامعه را از افراد دیگر جوامع متمایز می‌کند؛ رفتارهایی که در میان توده مردم نهادینه شده است و به صورت یک سنت و شیوه رفتاری در میان اعضای جامعه حضور دارد. منظور از سبک زندگی مجموعه الگوهای انسان در اعمال، احساسات، عواطف و افکار است؛ الگوی افراد در اموری همچون لباس، غذا، تفریحات، روابط با یکدیگر، طلاق و ازدواج، معیشت و کسب و کار، مسکن، معماری و شهرسازی، هنر و ادبیات و امثال آن‌ها. در واقع سبک زندگی، رفتار فرد یا جامعه را از رفتار افراد یا جوامع دیگر متمایز می‌سازد و بیان‌گر شیوه‌های گوناگون فرهنگی است.

انسان‌ها گاه با وفاداری و تعلق به گروه‌ها و نهادهای کوچک همچون خانواده، طایفه، گروه همسالان، گروه هم‌شغلی‌ها و امثال آن‌ها از قوانین، روش‌ها، رسوم و عادات و سبک و شیوه خاصی در رفتار برخوردارند و گاه سرزمین یک کشور، به افراد هویت مشترک می‌دهد و افراد جامعه به وسیله آن، سبک و شیوه مشترک زندگی خود را برمی‌گزینند، به گونه‌ای که انسان‌ها با همزیستی بر اساس نژاد، زبان، قبیله، مذهب، جغرافیا، ملیت، نوع حکومت و دیگر عوامل زندگی جمعی، ناخودآگاه از سبک زندگی یکسان و مشترک برخوردار می‌شوند، به طوری که با بررسی جوامع گوناگون بر اساس عناصر پیشین، رفتارها و سبک زندگی مشترک میان توده مردم شکل می‌گیرد. نگاهی به شیوه و سبک زندگی انسان‌ها در کشورها و جوامع متفاوت گویای این است که چگونه افراد در طول زمان در هر جامعه، شیوه یکسان رفتاری داشته‌اند و نسبت به دیگر جوامع متفاوت می‌شوند. به نظر می‌رسد عوامل مذکور تا حد زیادی در ایجاد هویت واحد و سبک زندگی یکسان مؤثر است و در دسته‌بندی و تفکیک جوامع به ما کمک می‌کند. افزون بر عوامل یادشده، حتی گذر زمان و ویژگی‌های هر دوره در به وجود آمدن سبک خاص زندگی نیز مؤثر است؛ برای مثال، سبک زندگی انسان‌ها در دوران مدرن یا پسامدرن با ویژگی‌های انسان ماقبل مدرن و پیش از دوره رنسانس یا شکل‌گیری عصر مدرنیته متفاوت است. در دوره مدرنیته، صنعت و تکنولوژی یا رسانه‌ها بر زندگی انسان و سبک و شیوه زیست

1. Life style

او اثرگذار بود و به وجود آمدن وسایل صنعتی و رفاهی به شدت بر کنش و رفتار انسان تأثیر نهاد، به طوری که استفاده از وسایل صنعتی همچون یخچال، تلویزیون، فاکس، تلفن، خودرو و هواپیما، و در دوره پسامدرن کاربرد امکانات رسانه‌ای همچون کامپیوتر، ماهواره، اینترنت و امثال آن‌ها الگوی خاصی از شیوه زندگی را در میان توده مردم به وجود آورد که با دوره‌های پیشین خود بسیار متمایز است. استفاده از وسایل صنعتی و فراصنعتی در دوران مدرن و پسامدرن در تحصیل، برنامه‌های روزانه، تعامل و مناسبات افراد خانواده و خویشان، تفریحات و سرگرمی‌ها، رفتارهای مذهبی، لباس، آداب معاشرت، اوقات فراغت، شیوه غذا خوردن، طرز سخن گفتن و محاوره، تربیت کودکان و دیگر امور، تغییراتی جدی به وجود آورد و شیوه زندگی او را از جهت رفتاری، احساسی، عاطفی، اندیشه و تخیل نسبت به گذشته متفاوت ساخت.

اندیشمندان علوم اجتماعی بر این باورند که گاه سبک زندگی می‌تواند علاوه بر بیانی از وضعیت دوران، بیان‌گر طبقه اجتماعی فرد باشد؛ برای مثال، وقتی فردی لباسی گران‌قیمت می‌پوشد و غذاهای اشرافی می‌خورد، با این شیوه می‌خواهد طبقه، گروه اجتماعی یا خانوادگی خویش را به رخ دیگران بکشد و این شیوه، نمادی برای بیان مفاهیم دیگر به شمار می‌رود.

بر این اساس برخی اندیشمندان بر این باورند که سبک زندگی یکی از مهم‌ترین راهکارهای شناخت خودی از بیگانه است و سبب می‌شود افراد همسو و همفکر را از افراد غیرهمسو تشخیص دهیم. به‌ویژه در دوران پسامدرن که تکثرگرایی و یکسان‌گریزی از ویژگی‌های آن است و شخصیت آدم‌ها چندپاره، چهل‌تکه و برآمده از فرهنگ‌های گوناگون و گاه متضاد است (شایگان، ۱۳۸۴: ۱۴)، مسئله سبک زندگی راهکاری در وحدت‌بخشی افراد جامعه به شمار می‌آید. از این رو، ماکس وبر معتقد است سبک زندگی ارزش‌ها و رسم‌های مشترکی است که به گروه احساس هویت جمعی می‌بخشد (توسلی، ۱۳۷۳: ۶۲).

تأثیر آموزه‌های دینی بر شکل‌گیری تمدن اسلامی

به نظر می‌رسد شکل‌گیری تمدن اسلامی در فرهنگ اسلامی به این صورت نبوده است که حضرت محمد ﷺ صنّف‌های گوناگون فرهنگی را گرد آورد و برای هر گروه، جلسه‌ای جداگانه بگذارد و توصیه‌های خاصی متناسب با شغلشان ارائه دهد؛ برای مثال بگوید: روزهای دوشنبه اهل هنر بیایند تا با آن‌ها سخن گفته شود، یا این‌که روزهای سه‌شنبه صنعت‌گران بیایند و... البته وجود اصحاب سز و طرح سخنان گران‌بهای حکمی برای عده‌ای مخصوص در نزد پیشوایان دینی دلیل دیگری داشته و آن این است که این دسته از سخنان برای توده مردم مناسب نبوده است و باید به افراد خاص گفته می‌شد. از این رو تا به

امروز عرفان، راهکاری خاص برای عده‌ای ویژه است و از عمومی شدن آن پرهیز می‌شود. اما در دیگر عرصه‌های زندگی، شیوه پیامبر اسلام ﷺ این چنین بوده است که ایشان در گام نخست تلاش کرد با تکیه بر معارف و مبانی اسلامی، در انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مسلمانان تحولی به وجود آورد و نخستین کاری که پیامبر در شکل‌دهی تمدن اسلامی به آن همت گمارد، این است که کوشید اندیشه، رفتار و احساس مسلمانان را تغییر دهد، به طوری که با این تحول، فرهنگ اسلامی بدون نظارت شخص پیامبر اسلام ﷺ به سمت فرم و اسلوبی ویژه رفت که به شکل‌گیری فرهنگ خاصی انجامید که گاه از آن به تمدن اسلامی تعبیر می‌شود. در واقع آموزه‌های اسلامی سبب جهت‌گیری به سمت وسویی شد که مسلمانان و یا به تعبیر عالمان دینی، متشرعه، هنر ویژه‌ای را برگزیدند؛ معماری خاصی را شکل دادند، در مناسبات و اقتصاد به سوی رفتار، خرید و فروش و تجارت خاصی حرکت کردند و در همه عناصر فرهنگ، جهت‌گیری ویژه‌ای پیدا کردند که این امر با سنجش تمدن اسلامی با تمدن مسیحی یا تمدن سکولار خود را بازمی‌نمایاند. برای مثال، مسلمانان در پاکی و نجاست، غذاهای حلال و حرام، تجارت درست و نادرست و به تعبیر دیگر در معاملات و اقتصاد جهت‌گیری ویژه‌ای دارند و بازار اسلامی با بازار غیراسلامی متفاوت است؛ یا این که هیچ‌گاه مسلمانان در هنر، به سمت هنر تصویری، شمایل‌نگاری و برهنه‌نگاری نرفتند، ولی به سمت هنرهای تزئینی گرایش داشتند؛ زیرا با مبانی دینی آنان سازگار بود. در بین هنرهای تجسمی، نمایشی، ادبی و موسیقایی، به سمت هنر ادبی گرایش بیشتری یافتند و دیگر هنرها را به اندازه‌ای که با موازین شرع ناسازگار نبود، پذیرفتند. از این رو حتی برخی از هنرهای تجسمی همچون نقاشی و نگارگری در ذیل هنر ادبی یا کتاب‌آرایی شکل گرفت. در واقع مسلمانان با پالوده شدن از اندیشه‌های پیش از اسلام و آراسته شدن به آموزه‌های اسلامی، خود می‌توانستند با تکیه بر علایق دینی، تکیه‌گاه‌های اسلامی و اندیشه‌های نبوی، هنر اسلامی را بدون آن که پیامبر اسلام در زمان شکل‌دهی آنان حضور داشته باشد، شکل دهند. در بسیاری از مسائل فقه نیز چنین است و فقها با تکیه بر عمومات و سخنان پیشوایان دینی، به شکل‌دهی فرهنگ اسلامی در طول تاریخ همت گماشتند. در واقع نه عمر پیامبر اسلام ﷺ و نه وسعت مسائل انسانی و تمدنی متأخر از آن حضرت این امکان را به وجود می‌آورد تا رسول خدا ﷺ خود به طور مستقیم در این مسائل نظر دهند. در واقع پیامبر ﷺ جاده‌ای را صاف نمودند تا اندیشمندان دینی و توده مردم، خود با تکیه بر عمومات و مبانی دینی، در عرصه‌های گوناگون اظهار نظر کنند. از این رو عالمان دینی در طول تاریخ اسلام، به ویژه در

فرهنگ شیعی - که به مقولهٔ اجتهاد و استخراج نظریات دینی در عرصه‌های گوناگون معتقد است - توانستند نگرش اسلامی را تبیین کنند. بنابراین می‌توان گفت منظور از هنر اسلامی، طب اسلامی، اقتصاد و مدیریت اسلامی و امثال آن، به این معنا نیست که در آموزه‌های دینی سخنانی مستقیم دربارهٔ این موضوعات باشد و دین دربارهٔ هر یک از علوم اولین و آخرین که در دوران جدید هر کدام از آن‌ها به ده‌ها علم و رشته تقسیم شده است، نظر مستقیم و مستوفی داده باشد؛ بلکه به این معناست که دین بستر و زمینه یا به تعبیر دیگر، تمدن و سبک زندگی اسلامی را آفرید، به طوری که مسلمانان در هر یک از عناصر و مؤلفه‌های تمدن و علم، سمت و سوی خاصی گرفتند و از دیگر تمدن‌ها متفاوت گشتند.

تئوری جنگ تمدن‌ها از دیدگاه هانتینگتون بدون آن که مطلوب یا برخوردار از مشروعیت باشد، حاکی از این واقعیت است که امروزه جوامع، اندیشمندان و متفکران پذیرفته‌اند که نمی‌توان از عنصر دین به عنوان جدی‌ترین عنصر تمدن و فرهنگ به راحتی گذشت و در واقع این مؤلفه‌های دینی است که رفتار، مشی، سیاست‌ها و الگوهای اجتماعی را تعیین می‌کنند و جوامع را تشکیل می‌دهند و نکتهٔ دارای اهمیت این است که نه تنها کشورهای شرقی - که همواره تمدنشان با مذهب و آیین‌های دینی گره خورده بود، به اصالت دین و اهمیت آن در زندگی وفادار هستند - بلکه حتی در جوامع غربی نیز - که پس از رنسانس، به جای آن که مذهب تعیین‌کنندهٔ هویت آنان باشد، مدرنیته و عناصر مدرنیته به آنان هویت واحد داده است - مذهب از عناصر مورد توجه است.

در دورهٔ قرون وسطی، به کشورهای غربی در برابر کشورهای اسلامی، کشورهای مسیحی گفته می‌شد؛ زیرا مذهب عنصر اصلی فرهنگ آنان بوده است و تنها پس از رنسانس است که به تعبیر ادوارد سعید، به سبب سیطره یافتن تفکر مدرنیته، به آنان کشورهای غربی اطلاق می‌گردد. با توجه به این بستر تاریخی و وضعیت جهان غرب و سرزمین‌های مسیحی، امروزه نظریه پردازان برای این باورند که حتی در جهان غرب نیز بازگشتی به سوی دین شده است و گویی مذهب هویت‌بخش جوامع گردیده است و با وجود این که در دورهٔ جدید، عناصر بسیاری در رفتار فردی و اجتماعی تأثیرگذار بوده و رفتار انسان‌ها تابع آن‌ها شده است، اما بازگشتی به سوی الگوهای برگرفته از مذهب، صورت پذیرفته است.

رابطهٔ سبک زندگی با فرهنگ و تمدن

چنان‌که اشاره شد، پس از رنسانس از همهٔ کشورهای غربی - با وجود داشتن اندیشه‌ها و مذاهب گوناگون - با عنوان غرب یاد شده است و به سبب اشتراک در عناصری چون رشد و

توسعه علمی، تکنولوژی، صنعت، فلسفه و دیگر عرصه‌های علمی و معرفتی، از ساختار و هویت مشترکی برخوردار شده‌اند که گاه از آن به فرهنگ و ادبیات مدرنیته یاد می‌شود و با این ویژگی از کشورهای شرقی متمایز می‌گردند.

امروزه اصطلاح غرب برای شرقیان، به معنای شناخت همه کشورهای است که فراتر از دین مشترکشان یعنی مسیحیت، به سبب تأثیرات و آثار رنسانس از جمله تکنولوژی، رشد و توسعه، علوم تجربی، صنعت و مدرنیسم، هویت مشخص و یکسانی دارند. از این رو در این اصطلاح، فراتر از مسیحیت به دیگر وجوه مشترک فکری، فرهنگی و سیاسی آن کشورها توجه می‌گردد و این کلمه، هم بر کشورهای اروپایی اطلاق می‌شود و هم کشورهای امریکایی و اقیانوسیه را دربر می‌گیرد. در واقع پس از رنسانس، عالم مسیحیت به مفهوم غرب تبدیل شد و دین به‌عنوان عامل وحدت‌بخش جای خود را به مفهومی داد که از آن به تمدن غرب تعبیر می‌شود و کلمه غرب از کاربردش در مفهومی جغرافیایی، به مفهومی فرهنگی تبدیل شد که عناصر خاصی را داراست.^۱ اما در برابر تمدن غرب هیچ‌گاه تمدن اسلامی، محوریت دین را در زندگی خود از دست نداد و به‌رغم این که بعد از رنسانس، سرزمین‌های اسلامی تا حدی تحت تأثیر تمدن غرب و مدرنیته قرار گرفتند، اما همچنان مهم‌ترین ممیزه و ویژگی‌ای که کشورهای شرقی را از یکدیگر تفکیک می‌کند، مذهب است؛ برای مثال، گفته می‌شود: کشورهای اسلامی. این امر نشان می‌دهد بزرگ‌ترین مؤلفه فکری مسلمانان بر پایه دین و سبک زندگی دینی آنان است.^۲

هر تمدن و فرهنگ از مجموعه عوامل تاریخی، جغرافیایی، زبان، تاریخ، ادبیات، مذهب، آداب و سنت و امثال آن‌ها تشکیل شده و سبک زندگی، زیرمجموعه فرهنگ و تمدن است که از مجموعه عوامل موجود در آن‌ها ارتزاق می‌کند، به طوری که گاه بعضی از این عوامل تمدنی در نسبت با سبک زندگی با یکدیگر همپوشانی پیدا می‌کنند؛ به طوری که ممکن است دو کشور

۱. اصلاح دینی پروتستان و ظهور امپراتوری عثمانی سبب تبدیل عالم مسیحیت به «غرب» شد. در قرون هفدهم و هجدهم، «غرب» عمدتاً عنوانی جغرافیایی بود و مترادف «اروپا» یا «باختر» به شمار می‌رفت. اصطلاح «اروپا» سابقه طولانی تری داشت و به یونانیان و رومیان باستان برمی‌گشت و رواج بس بیشتری داشت. تمدن غربی معیاری شد که با آن تمدن‌ها و فرهنگ‌های شرقی سنجیده می‌شدند. مقوله مفهومی «غرب» به مبارزه با مفهوم «شرق» برخاست. (سردار، ۱۳۸۶: ۷-۸)

۲. در این دوره تاریخی، بعضی از متفکران غربی بر این باور بودند که اگر می‌خواهیم با اندیشه‌های اسلامی مبارزه کنیم، باید به سستی و وهن کتاب مقدسشان - قرآن - بپردازیم و تناقضات و اشتباهات این کتاب را نشان دهیم. شورای وین به صراحت اعلام کرد که مسلمانان را با استدلال نمی‌توان اقناع کرد. از این رو تشکیل کرسی‌های شرق‌شناسی را در کشورهای اروپایی، امری ضروری خواندند.

که در جغرافیا، نژاد و حکومت با یکدیگر تفاوت دارند، به سبب اشتراک در مذهب، نژاد، زبان و... در بخشی از سبک و شیوه زندگی با یکدیگر وحدت داشته باشند. برای مثال، در همه کشورهای اسلامی با وجود تفاوت‌های مذکور، مذهب موجب وحدت در بخشی از شیوه و سبک زندگی می‌گردد و به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ، تا حد زیادی افراد را به شیوه خاص رفتاری وفادار می‌سازد؛ زیرا در آموزه‌های مذهبی، نگرش، هنجار و ارزش جایگاه مهمی دارد و بخش اساسی سبک زندگی مسلمانان برگرفته از آن است. برای مثال، گرایش یکسان مسلمانان به اعمال دینی، عبادات، پاکی و نجاست، حلال و حرام، لباس، غذا و دیگر عناصر دینی، امری است که سبب می‌شود مسلمانان در همه دنیا، وحدت رفتاری داشته باشند و تا حدی از سبک زندگی یکسانی برخوردار گردند. بنابراین بخشی از سبک زندگی که برگرفته از دین است، در نزد پیروان آن دین مشترک است، اما بخشی دیگر از جمله لباس، آداب بومی و محلی، معماری، شهرسازی، عناصر منطقه‌ای و محیطی و... بر اساس شرایط محیطی و جغرافیایی می‌تواند متفاوت باشد.

رابطه میان سبک زندگی با شریعت و فقه

عناصر سبک زندگی دینی در جوامع اسلامی دربردارنده مهم‌ترین عناصر مذهبی و اجتماعی هستند که در آن‌ها جامعه مورد پیروی توده مردم قرار می‌گیرد. اگر در جامعه مذهبی سبک زندگی بر اساس عناصر دینی و مذهبی شکل گیرد، وجود عناصر ملی در این جامعه بر کلیت و تمامیت سبک زندگی دینی لطمه‌ای نخواهد زد و وجود عناصر کلان دینی، بر دیگر عناصر غیردینی و ملی سایه خواهد انداخت و بر آن‌ها حاکم خواهد بود.

سبک زندگی بر خلاف تصور برخی، با مفهوم آداب دینی مساوی نیست، بلکه سبک زندگی در جوامع مسلمان بر اثر عمل به آداب، اخلاق و اعتقادات دینی به دست می‌آید و در نتیجه عمل به آموزه‌های دینی حاصل می‌شود. در واقع در سبک زندگی دینی می‌خواهیم بدانیم که آحاد و طبقات متفاوت اجتماعی در یک جامعه مسلمان از جمله کارگران، مهندسان، پزشکان و دیگر صنوف مسلمان در موقعیت‌های گوناگون از جمله کار، تفریح، لباس، غذا، مناسبات و روابط اجتماعی و خانوادگی و امثال آن‌ها، چگونه عمل می‌کنند. بدیهی است سبک زندگی مسلمان بر اثر اعتنا و توجه به دین شکل می‌گیرد. امروزه اگر سبک زندگی مطرح است و گاه دیده می‌شود که مرز سبک زندگی ما با سبک زندگی غربی مشخص نیست، از آن‌روست که به سنت دینی به درستی عمل نمی‌شود و آن‌گاه که محور امور زندگی بر اساس دین و اعمال دینی نباشد، قطعاً سبک زندگی نیز شکل دینی به خود نخواهد نگرفت.

اگر در دوره جدید، مسلمانان، بیش از تأثیرپذیری از فرهنگ و آموزه‌های اسلامی، تحت سیطره دیگر فرهنگ‌ها باشند یا احیاناً تفکری سکولار داشته باشند و بر اساس سبک زندگی مدرن که خاستگاه آن در میان مردم اروپاست، رفتار کنند، آیا می‌توان رفتار و کنش آنان را از مصادیق سبک زندگی اسلامی دانست؟ آیا واقعاً رفتارها یا آثاری که به وسیله مسلمانان پدید می‌آید، با خلیقات و رفتارهای دیگر مذاهب یا دیگر سرزمین‌ها هیچ تفاوتی ندارد و به صرف مباح بودن و برخورداری از قلمرو حداقلی فقه، از عنوان اسلامی بودن برخوردار می‌گردد؟

به نظر می‌رسد تفاوت میان فقه با سبک زندگی این است که فقه قلمرو مجاز و مشروع دین را معین می‌سازد، اما لزوماً هرچه به این قلمرو مشروع و مباح تعلق دارد، برگرفته از روح آموزه‌های اسلامی نیست. برای مثال، فقه برخی از امور را مباح می‌داند و فقیه با تکیه بر فقه در پاسخ به کسی که از او می‌پرسد: آیا عمل جراحی کردن بینی برای زن مجاز است یا نه؟ در پاسخ می‌گوید: این کار مجاز است؛ یا این که کسی از فقیه می‌پرسد: آیا نقاشی کردن بر اساس سبک امپرسیونیسم یا سوررئالیسم مباح است یا خیر؟ باز فقیه در جواب می‌گوید: این کار مباح و مشروع است. اما در پاسخ به این پرسش که عمل جراحی بینی یا نقاشی بر اساس سبک‌های برآمده از سنت غربی، از مصادیق سبک زندگی اسلامی یا هنر اسلامی است، نمی‌توان نظر مثبت داد. در واقع قلمرو مجاز و مباح، گسترده‌تر از سبک زندگی مبتنی بر سنت و مبانی معرفتی اسلامی است و مبانی معرفتی اسلام نسبت به قلمرو فقهی، شرایط دیگری دارد.

قطعاً هر پدیده، زمانی می‌تواند اسلامی باشد یا از مصادیق سبک زندگی اسلامی به شمار رود که در معارف و سنت اسلامی ریشه داشته باشد. در واقع سبک زندگی اسلامی، آن بخش رفتارهایی است که افزون بر آن که نباید با فقه و شریعت مخالف باشد، باید از منظومه فکری، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مسلمانان برآید. بی‌تردید برای بی‌همتایی و منحصر به فرد بودن سبک زندگی اسلامی، نیازمند ویژگی‌های مشترک موجود در همه سرزمین‌های اسلامی یا بخشی از آن‌ها هستیم که بر مبانی و سنت یک پارچه مسلمانان متکی باشد. این ویژگی‌ها فراتر از زمان‌ها و مکان‌های گوناگون به هویت خاصی از فرهنگ اسلامی می‌انجامند. در واقع فقه در شناخت قلمرو و حدود رفتاری که به اسلام منتسب است و در تعریف نهادی، از سبک زندگی اسلامی به ما کمک می‌کند و سبب می‌شود از جنبه سلبی، قلمرو سبک زندگی اسلامی شناخته شود و آن چه را که از مصادیق آن نیست، بشناسیم؛ اما تنها با فقه نمی‌توان مصادیق ایجابی سبک زندگی اسلامی یا ویژگی‌های آن را شناخت. در واقع نمی‌توان گفت هرچه موافق فقه و شریعت اسلامی است، چون حلال است، لزوماً از سنت

اسلامی و سبک زندگی اسلامی است، هر چند می توان گفت هرچه با فقه مخالف است، حلال نیست و قطعاً از سبک زندگی اسلامی به دور است.

در واقع در تعریف سبک زندگی اسلامی نیازمند شاخص هایی هستیم تا مرز میان سبک زندگی اسلامی با سبک زندگی مسیحی یا سکولار را مشخص سازد، نه این که تنها منطقه مجاز رفتار و اعمال را برای ما بیان کند. قلمرو حلیت و جواز لزوماً به معنای اسلامی بودن نیست و عنوان اسلامی بودن تنها بر اموری صادق است که ویژگی ای از معرفت و اندیشه اسلامی در آن وجود داشته باشد. از این رو برای تعریف سبک زندگی اسلامی نمی توان تنها به آن بسنده کرد و افزون بر آن، به چیز دیگری هم نیاز داریم. در واقع سبک زندگی اسلامی اصطلاحی است که تنها بر بخشی از رفتارها و کنش ها صدق می کند، نه بر هر رفتار و اعمال مجاز؛ و فقه که عهده دار کشف مرزها و چارچوب های مجاز و حلال در فعالیت های انسان از متون دینی است، به تنهایی در صدد تحقق بخشی و تبیین اصول و روش های سبک زندگی اسلامی نیست و نسبت به سبک زندگی اسلامی و به وجود آمدن این دسته از اعمال، خنثی است. از این رو شاید مباحث فقهی در تبیین قلمرو شرعی سبک زندگی کمک کند، اما شکل گیری سبک زندگی اسلامی نیازمند کوشش اندیشمندان مسلمانی است که به توصیف مبانی اسلامی در رفتار و کنش مسلمانان بپردازند.

بنابراین اشتباه است که فکر کنیم سبک زندگی دینی بدین معناست که در جزئیات چگونه باید به آداب و احکام دینی عمل کرد؛ زیرا سبک زندگی با فقه و شریعت متفاوت است و به یک معنا نیستند. در واقع سبک زندگی بر اساس شریعت شکل می گیرد و در سبک زندگی، شریعت نقش دارد و ناگزیر بر اساس سبک زندگی تمدن شکل می گیرد؛ اما سبک زندگی دینی به این معناست که در هر موقعیت، باید چه روشی را به کار گرفت که دربردارنده آموزه ها و مبانی دینی باشد. در واقع احکام و آداب دینی یا شریعت به ما کمک می کند تا سبک و شیوه رفتار دینی و متناسب با آن موقعیت را به دست آوریم و سبب شکل گیری سبک زندگی اسلامی می گردد و بر اساس آن می توانیم شیوه زندگی را بسازیم و الگو و چگونگی رفتار انسان مسلمان را در موقعیت های گوناگون فردی - اجتماعی مشخص می کند.

برای مثال، اعمال عبادی همچون نمازهای پنج گانه در روز، وضعیت رفتارهای انسان را در موقعیت های روزانه مشخص می کند. همچنین روزه و حج در دو ماه از سال، بخشی از کنش و رفتار آنان را جهت می بخشد. شعائر دینی همچون محرم، ایام شهادت، ایام تولد و مناسبت های دینی نیز بخشی از الگوی رفتاری شیعیان را تعیین می کنند و بر سبک زندگی

آنان تأثیر می‌گذارد؛ به گونه‌ای که در سبک زندگی اسلامی، در ایام شهادت معصومان علیهم‌السلام ازدواج صورت نمی‌پذیرد، یا در ایام ولادت پیشوایان دینی، جشن و سرور و ازدواج صورت می‌گیرد و مسلمانان رفتار خود را با این مناسبت‌ها جهت می‌بخشند. مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی ← شریعت ← سبک زندگی اسلامی ← تمدن اسلامی

گفتمان دینی و سبک زندگی

هر فعالیتی در قالب تعاملات فرهنگی که به تبادل معنا بینجامد، در چارچوب گفتمان قابل بررسی است. به عبارت دیگر، در قدم نخست ارتباط با دیگران در حوزه زبان و سخن تجلی می‌کند و علایق، سلیقه‌ها و ابعاد فکری و شخصیتی خود را از طریق زبان انجام می‌دهیم؛ علاوه بر سخن، گاه می‌نویسیم، بحث می‌کنیم و حتی چه بسا ایده‌های خود را با هنر و ادبیات شامل سینما، تئاتر، هنرهای تجسمی، ادبی و موسیقایی و توسط ابزار و آلات مجسم می‌سازیم. همه شکل‌های ارتباط فرهنگی می‌توانند به عنوان گفتمان تلقی شوند، بدین معنا که دربرگیرنده انسان‌هایی است که به تبادل معانی درباره جهان پیرامون خود می‌پردازند. اصطلاح «گفتمان»^۱ از چند دهه پیش در علوم انسانی، هنر و ادبیات کاربرد وسیعی پیدا کرده است. تا پایان قرن نوزدهم این واژه به معنای نظام ارائه بحث درباره مسئله‌ای خاص به کار می‌رفت و محدوده آن تقریباً به نوشتار منحصر بود و تا حدودی به شیوه بیان مربوط می‌شد. اما در زبان‌شناسی جدید، بعد از فردینان دوسوسور، این واژه به معنای کاربرد فردی زبان یا فعلیت یافتن آن به کار رفت (برنز، ۱۳۷۳: ۸).

بر اساس سخن بعضی از اندیشمندان علوم اجتماعی، گفتمان به وسیله اعمال و رفتاریا همه عناصر فرهنگی - که گاه قوی‌تر از زبان هستند - به وجود می‌آید. بنابراین اگر علایق، اهداف و آرمان‌ها در حوزه رفتار، سبک زندگی و همه عناصر فرهنگی مسلمانان مشخص نشود و به سبک زندگی دینی تبدیل نگردد، آن اهداف و آرمان‌ها، ماندگار و اثرگذار نخواهند بود؛ چه بسا گاه ممکن است جنبه زبانی و ادعای شفاهی در بیان افکار و اعتقادات در جامعه شدیدتر از جنبه رفتاری باشد. طبیعی است در جامعه‌ای که معماری، شهرسازی، پوشش، مناسبات، هم‌زیستی و دیگر عناصر فرهنگ متأثر از افکار و اعتقادات نباشد، بیان زبانی نوعی تظاهر و ریا تلقی می‌گردد و تنها اکتفا کردن به شعار و زبان و استفاده نکردن از هنر، ادبیات، معماری، شهرسازی، نوعی نقیصه به شمار می‌آید.

1. Discourse

البته به نظر می‌رسد حتی با وجود قرابت‌ها و همسانی‌های فرهنگی در دهه‌های اخیر از منظر رفتاری، گفتاری و پوششی در میان جوانان مسلمان با جوانان اروپایی که محصول جهانی شدن و عصر ارتباطات است، باز با دو الگو از زندگی میان جوان مسلمان و جوان اروپایی روبه‌رو هستیم و این تفاوت را میان سبک زندگی آن‌ها حس می‌کنیم و هر قدر جوانان در فرهنگ دینی از سنت تاریخی و اسلامی خود فاصله گرفته یا به سنت مدرن نزدیک شده باشند، باز تفاوت‌های بسیاری میان شخصیت آنان با شخصیت جوانان در دیگر فرهنگ‌ها به چشم می‌خورد و شباهت‌ها نمی‌تواند دلیل بر یکسان بودن همه عناصر شخصیتی باشد. از این رو شایسته است اهالی فرهنگ در خلق هر نوع اثر فرهنگی، این تفاوت‌ها و تمایزها را در همه نمادها، رمزها و عناصر پیرامونی اثر خود مورد توجه قرار دهند و به این امر التفات داشته باشند که سبک زندگی اسلامی با سبک زندگی اروپایی متفاوت است. برای مثال، کسی که در جامعه اسلامی یا در یک جامعه هندو زندگی می‌کند، آموزه‌های مذهب خاص او بخشی از رفتارها و مناسبات اجتماعی او را شکل می‌دهند، به طوری که نمی‌تواند از خط قرمز این امور عبور کند و اگر هم بخواهد مدل و الگویی را طراحی کند، باید به آن‌ها توجه نماید و سازگاری میان الگو و طرح خود با مذهب، سنت و دیگر ویژگی‌های فرهنگی خویش را ایجاد کند.

سبک زندگی شیعی و مهدوی

در دوران جدید، برخی از اندیشمندان و اهالی فرهنگ، به نقد دوران مدرنیته و عناصر فکری آن همچون سکولاریسم، فردگرایی، علم‌گرایی افراطی، عقل‌گرایی افراطی و دیگر مبانی آن می‌پردازند. با این حال بعضی از مخاطبانشان گاه به اشتباه چنین تصور می‌کنند که نقد مدرنیته و دنیویت حاصل از آن، به معنای بازگشت به زمان گذشته و دوران تاریخی پیش از عصر مدرن است و تصور می‌کنند اگر در یک رویکرد سلفی، به زمان گذشته برگردند به آرامش خواهند رسید. در برابر این تلقی، نگرشی دیگر مبتنی بر این اندیشه است که تضاد و کُنتراست میان مدرنیته و سنت به معنای تضاد دو زمان نیست، بلکه تضاد میان محتوای این دو دوران است. در واقع از این منظر در برابر مدرنیته، زمان گذشته وجود ندارد یا به عبارت دیگر سنت به معنای گذشته نیست، بلکه به معنای دورانی است که در آن عناصر و مبانی فرهنگی برگرفته از ادیان و سنت‌های دینی است، به طوری که در عرصه‌های گوناگون فرهنگی از جمله معماری، شهرسازی، نجوم، علم، ادبیات، هنرهای تجسمی، مناسبات انسانی و اجتماعی و... ریشه‌های دین و مؤلفه‌های برگرفته از آن دیده می‌شود. از این رو می‌توان گفت که

هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مدرنیته در برابر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی دوران سنت قرار دارد و هر یک از این دو دوره، دارای عناصر متفاوت فرهنگی هستند که آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ به طوری که می‌توان از نظر زمانی در دوران مدرنیته زندگی کرد، اما از جنبه‌ی ویژگی‌ها، دوران سنت را که به معنای احیای عناصر دینی است، احیا کرد. بنابراین برای عبور از دوران مدرنیته نیاز نیست که از جهت زمانی گذشته‌گرا بود، بلکه می‌توان به زمان حال وفادار ماند، اما شیوه و سبک زندگی سنتی به معنای سنت دین را بازآفرینی کرد.

سزاوار است همان‌طور که روایت ما شرقیان از زندگی، برآمده از شیوه و سبک زندگی، شرقی و اسلامی است و با روایت یک انسان غربی متفاوت است، در سبک زندگی و فرهنگ نیز الگویی از روایت اسلامی به تصویر کشیده شود. انسان‌ها در ضمن تعلیم و تربیت، بسیاری از الگوهای رفتاری خود را از محیط یاد می‌گیرند، به طوری که چه بسا پس از چند دهه، بتوان نسلی را تربیت نمود که بسیاری از قالب‌ها، علایق و سلیقه‌های خویش را از تمدن اسلامی و الگوهای شیعی اقتباس کند و چه بسا بدون آن‌که بداند، ناخودآگاه رفتارهایی متناسب با تفکر شیعی را در خود نهادینه کند.

مسلمانان و حتی دیگر تمدن‌های شرقی همچون شبه‌قاره هند، تمدن چین و ژاپن و... در پاسخ به نیازها و پرسش‌های خود از تاریخ دیرینه فلسفی، کلامی و زیستی برخوردار هستند و می‌توانند جدای از نظام فلسفی غرب به پرسش‌های خود پاسخ دهند. امروزه در جامعه ما بسیاری از اندیشمندان در پاسخ به پرسش‌های فکری و عقلانی می‌کوشند با تکیه بر فلسفه‌های تحلیلی و قاره‌ای به این پرسش‌ها پاسخ دهند و گویی این امر برای فیلسوفان و متفکران علوم اجتماعی در سده‌های پس از رنسانس عادت شده است که نسبت به پرسش‌های کلامی، اعتقادی و شیوه زندگی با تکیه بر اندیشه‌های کانتی، هگلی، هایدگری و... پاسخ‌گو باشند، در حالی که تاریخ و پیشینه فرهنگ فکری و فلسفی مسلمانان اقتضا می‌کند با تکیه بر نظام فکری و اعتقادی خود به مسائل زندگی پاسخ دهند و این امری اجتناب‌ناپذیر است که هر جامعه‌ای بر اساس فرهنگ و تمدن خود می‌زید و پاسخ و واکنش‌های او منطبق بر تاریخ زندگی سرزمین خود است. از این رو گرایش کورکورانه، نه داد و ستد علمی و فرهنگی، امری نامطلوب و گاه ناممکن به شمار می‌رود.

بی‌تردید مؤمنان و دین‌داران در جهان اسلام و همه کشورهای شرقی و وفادار به تمدن‌های دینی بعد از رنسانس و شکل‌گیری مدرنیته، با مؤلفه دیگری در سبک زندگی مواجه بوده‌اند که

آن تمدن سکولار غرب است و این عنصر در کنار سنت اسلامی بر کنش مسلمانان اثر گذارده و گاه گسست فرهنگی و دور شدن از فرهنگ خودی را به ارمغان آورده است. اما در دهه‌های اخیر، بازگشت به هویت اسلامی در سرزمین‌های اسلامی، گرایش به سنت‌های دینی را افزایش داده است و نوعی همگرایی و بازگشت به خویشتن را در سنت اسلامی در همه کشورهای اسلامی کم و بیش شاهد هستیم.

از جمله وظایف اندیشمندان در جامعه دینی به ویژه در عصر جدید، طرح و تبیین نظری الگوهای زندگی است، به این معنا که باید درباره چگونگی تربیت کودکان و نوجوانان، شیوه شهرسازی و معماری، مناسبات خانوادگی، اجتماعی و سازمانی، ویژگی‌های فردی و جمعی و دیگر ساحت‌های زندگی بیندیشند و الگوهای درست زندگی را که مبتنی بر آموزه‌های اسلامی است، برای جامعه طرح کنند. از سوی دیگر، افزون بر طرح تئوریک و نظری از جانب اندیشمندان و عالمان دینی، نیازمند آن هستیم که نهادها و سازمان‌هایی متولی باشند تا به اجرای طرح‌ها و الگوهای نظری زندگی بپردازند که این بخش از فعالیت‌ها تنها در جوامعی قابلیت اجرای کامل دارد که دارای حکومت دینی و حاکمانی دغدغه‌مند نسبت به امور اعتقادی باشند؛ چنان‌که در جوامع امروز که بسیاری از حاکمان کشورهای اسلامی سکولار هستند و چه در مقام نظری یا در مقام عمل عرصه دین و اخلاق را از عرصه سیاست و حکومت جدا می‌دانند، طبعاً کشوری همچون ایران که برخلاف این تفکر می‌اندیشد، از فرصتی استثنایی و منحصر به فرد برخوردار است؛ زیرا شاید کمتر کشوری همچون ایران باشد که حاکمان و آنان که در عرصه عملیاتی کردن تئوری‌ها هستند، ارتباطی تنگاتنگ با اندیشمندان داشته و دست نیاز به سوی آنان دراز کنند تا به طرح مدل‌ها و الگوهای نظری بپردازند. از این رو می‌توان گفت ایران فرصت و شرایط خوبی دارد تا بتواند در آن به تربیت نسل‌هایی از انسان بپردازد که در آینده می‌توانند با الگو و سبک زندگی دینی به حیات خود ادامه دهند؛ چنان‌که امروزه در برخی کشورهای توسعه یافته می‌بینیم فرزندان پس از تولد در محیط‌هایی که برای آنان آماده شده است و نحوه زیست مشخصی را برایشان تعیین می‌کنند، تربیت می‌شوند و بسیاری از گرایش‌ها، علایق، هنجارها و ارزش‌های خود را ناخودآگاه از الگوهای برمی‌گیرند که دیگران برای آنان تهیه کرده‌اند. در جامعه شیعی ایران می‌توان توقع داشت که متفکران به طرح سبک زندگی شیعی در عرصه‌های گوناگون فرهنگ بپردازند، به طوری که پس از بیست سال می‌توان تصور کرد که فرزندان این جامعه و نسل آینده - که نیمی از جمعیت دو دهه بعد را تشکیل می‌دهند - بر اساس آن الگو تربیت شوند.

امروزه در عصر غیبت امام مهدی علیه السلام باید به دنبال الگویی از سبک زندگی شیعی بود که مبتنی بر باورداشت به مسئله انتظار و بازگشت امام باشد. شیعه در عصر غیبت با یکی از جدی‌ترین مفاهیم حیات طولانی تاریخ امامت، یعنی مهدویت و غیبت گره خورده است و دو مفهوم مهدویت و غیبت، با مفهوم سوم، یعنی انتظار ارتباط تنگاتنگ دارد؛ به گونه‌ای که این سه مفهوم سبک فکر و زندگی شیعه را تبیین کرده است. اعتقاد به حقانیت و مشروعیت امام مهدی علیه السلام و انتظار بر شکل‌گیری جامعه توحیدی - که مبتنی بر حاکمیت ایشان است - تنها عامل مشروعیت بخشی به همه جریان‌های فکری و اجتماعی در عصر غیبت است و این امر نخستین اصل و مبنای فکری شیعه در ارائه سبک زندگی شیعی است. بنابراین با استخراج عناصر اصلی ایده مهدویت و پرورش الگوهایی مبتنی بر این اندیشه، می‌توان نحوه زیست شیعیان را تعیین کرد و نسلی را پرورش داد که اعتقاد به امامت و مهدویت از مؤلفه‌های اساسی فکر اوست و نه تنها در شعائر و مناسبات، بلکه در اهداف و آرمان‌های خود به سوی امام معصوم توجه و گرایش دارد و جهت زندگی خویش را به سمت انسان کامل معطوف می‌سازد.

از جمله الگوها و سبک زندگی متأثر از مهدویت، در سلوک عرفانی عارفان است، به طوری که از جمله عناصر اصلی و تربیتی عارفان - که شاگردان و سالکان را همواره به سمت آن توجه می‌دهند - مسئله انسان کامل و اعتقاد به حضور امام مهدی علیه السلام است. آنان بر این باورند که حتی استادان سلوک، معرفت و مشروعیت هدایت‌گری خود را از امام معصوم می‌گیرند و معتقدند حتی اگر استادان سلوک دارای ولایت قمریه باشند، امام مهدی علیه السلام دارای ولایت شمسیه است، به طوری که استاد را جانشین او می‌دانند. این امر سبب می‌شود که سالکان عارف همیشه در اعمال و رفتار خود و در سلوک و مشی زندگی خویش متوجه حضرت ولی عصر علیه السلام باشند و از ایشان در مسیر رفع رذایل و به دست آوردن صفات اخلاقی مدد جویند، به طوری که این امر نوع سلوک خاصی را در زندگی آنان دامن می‌زند و آنان را همواره متوجه امام مهدی علیه السلام می‌سازد.

نتیجه

با پذیرش این نکته که تفکر مذهبی سبب شکل‌گیری بینش‌ها و گرایش‌هاست، می‌توان انتظار داشت در جوامع شیعی سبک زندگی شیعی شکل گیرد. با محوریت یافتن آموزه‌های شیعی در عرصه اعتقادات، اخلاقیات و آداب دینی می‌توان به دنبال شکل‌دهی شیوه خاصی

در زندگی جوامع شیعی بود که تا حدی متمایز از سبک زندگی غیرشیعی است. همان طور که بچه باید به مدرسه عادت کند، یا این که باید روش درست زندگی کردن را در سال های نخست زندگی به کودکان آموخت و شخصیت آنان در سال های نخستین زندگی شکل می گیرد، می توان بسیاری از الگوهای درست شیعی را در جامعه نهادینه کرد.

شایسته است محوریت امام و مهدویت نه تنها صرفاً در شیوه و سبک زندگی عرفا، بلکه در زندگی همه شیعیان مورد توجه قرار گیرد و به دنبال ارائه طرح هایی تربیتی در عرصه های گوناگون فرهنگ باشیم که همه از عهده این وظیفه برآیند. در واقع باید به دنبال طرح الگوهایی با تکیه بر اخلاق منتظرانه بود که محوریت زندگی در عصر غیبت بر شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه له و غیبت او باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- برنز، اریک، میشل فوکو، ترجمه: بابک احمدی، تهران، انتشارات نسل قلم، ۱۳۷۳ش.
- توسلی، غلام عباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ش.
- سردار، ضیاءالدین، شرق‌شناسی، ترجمه: محمدعلی قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶ش.
- شایگان، داریوش، افسون‌زدگی جدید؛ هویت چهل‌تکه و تفکر سیار، ترجمه: فاطمه ولیانی، تهران، نشر فرزانه، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ش.

